

بخش چهارم

فصل سی و دوم

خلافت در قانون اسلامی

1

برای این که قانونی بودن حکومت را از دیدگاه اسلام بشناسیم، لازم است موضع اسلام را نسبت به آزادی فرد و محدودیت قانونی آن، همچنین آزادی توده مردم در انتخاب فرمانروایان خود و دامنه آزادی يك فرمانروا را در تشریح احکام و قانون گذاریش، بشناسیم. همچنین سزاوار است که بدانیم آیا طبیعت قوانین اسلامی با استقرار حکومت انتخابی سازگار است یا وراثتی و یا انتصابی از طرف کسی.

تردیدی نیست که اسلام به آزادی فرد احترام میگذارد و تا وقتی که از حدود اوامر و نواهی اسلام تجاوز نکند آن را قبول دارد. پس تا وقتی که يك انسان در حدودی که خداوند اجازه داده است عمل کند، آزادیش مورد احترام است و هیچ کسی حق ندارد او را از آزادی محروم سازد. زیرا آن يك حق طبیعی است و محروم داشتن از آن تجاوزی استبر حق او و ظلم بر اوست، و ستم روا داشتن زشت است و خداوند ستمکاران را دوست نمدارد.

در حقیقت اسلام حق انسان را در مالک شدن و تصرف در چیزی که ملك اوست پذیرفته است همان طوری که حق او را در استفاده از آنچه متعلق به عموم مردم است مانند استفاده از راههای خشکی، دریایی و هوایی پذیر است.

و همان طوری که برای فرد حق آزادی تصرف در ملك خود هست، به طریق اولی حق آزادی تصرف در اندیشه و فرصت اندیشیدن وجود دارد. پس حق دارد هر جا بخواهد برود و هر جا بخواهد اقامت کند و کوشش و تلاش و یا استراحت کند. حق آزادی اجتماعی و فردی دارد، و فرد علاوه بر آنها آزادی اندیشه و حق اظهار عقیده دارد. و نیز فرد حق انتخاب دارد، و حق وکالت برای اداره امور خود به هر کس که بخواهد.

از دیدگاه اسلام این قبیل آزادیهای فردی محترم و مقدس است، و حق طبیعی هیچ کس نیست که آزادیهای دیگران را محدود کند... و بدان جهت، هیچ کس از چنان حق طبیعی برخوردار نیست که خود را حاکم دیگران بداند. به این دلیل که حکومتی مقید و محدود ساختن آزادی افراد تحت فرمان

از جمله وظایف حکومت تاسیس ارتش و نیروهای امنیت داخلی، تمرین دادن و سازماندهی و خط دادن به آنها در مورد دفاع و حمله به دشمن است. همان طوری که ساختن جادهها و فراهم آوردن ملکیت محل جادهها و مرتب کردن رفت و آمد، و تعیین و جمع آوری مالیات و تنظیم امور تجارت و تعیین میزان واردات و صادرات و یا آزاد گذاشتن آنها و تنظیم روابط داخلی و خارجی، از جمله وظایف حکومت است.

تمام اینها و دیگر امور داخلی و خارجی در آزادی فرد دخالت دارد و آن را محدود مسازد، و شخص را از آنچه که حق طبیعی اوست و بر خود روا ممدارد، محروم میکند. در صورتی که هیچ کسی بطور طبیعی حق ندارد که در امور دیگران و آزادیهایشان بیش از آن مقدار دخالت کند که دیگران حق دارند در آزادی او و کارهایش دخالت کنند. و حتی امکان و اموال عمومی که ملك تمام مردم است هیچ کسی و یا کسانی حق طبیعی ندارند که خود سری کنند و یا در اداره آنها خود سرانه عمل کنند زیرا تمام مردم حقی برابر یکدیگر در آنها دارند.

از آن جا که حکومت، آزادی اشخاص را محدود میکند، بنابراین از نظر اسلام (در حالت عادی و طبیعی) هیچ حکومتی قانونی و شرعی نیست مگر به یکی از دو طریق: انتخاب مردم، و گزینش الهی.

در اسلام جایی برای حکومت موروثی نیست

حکومت موروثی محلی در اسلام ندارد، زیرا وارث يك حکومت بدون خواست و اراده توده مردم تحمیل بر آنها شده است. و دخالتش در امور داخلی و خارجی مردم، بدون واگذاری اختیاراتی از جانب افرادی است که بر آنها حکومت میکند.

حتی اگر حکومت موروثی از جانب نسل معاصر خود حاکم واگذار شده باشد و حتی اگر آن نسل حکومت را به وارث او هم واگذار کرده باشد تا به نسل آینده نیز حکومت کند، باز حکومت وارث او از مشروعیت اسلامی برخوردار نیست. توضیح آن که نسل آینده حقوقی همچون حقوق نسل قبلی دارد، نسل قبلی چنین حقی ندارد که آزادی فرزندان و نوادگان خود را محدود کند. تنها چیزی را که نسل حاضر میتواند به حاکم موروثی واگذار کند، تدبیر امور خودش میباشد. و حق ندارد که به آن حاکم و یا به وارث او، اداره امور نسل پس از خود را واگذار کند.

پس نسل آینده حق دارد هر قراردادی که نسل گذشته بسته است نادیده بگیرد، و از واگذاری نمایندگی و اداره امور خود به حاکم موروثی جلوگیری کند. بلکه حق دارد که از واگذاری امور خود به حاکم ارث گذارنده- اگر حکومتش تا زمان نسل جدید ادامه پیدا کند- نیز خودداری کند.

و اگر نسل جدید به حکومت وارث حاکم اول راضی شد، پس حکومت آن وارث شرعی خواهد بود، نه از آن جهت که او حق حکومت به دلیل وراثت داشته است. بلکه به آن سبب که نسل جدید به حکومت او راضی شده، و با اراده خود حکومت را به او واگذار کرده است تا در اداره امورش از او نیابت کند. و به این ترتیب حکومت حاکم جدید انتخابی میشود نه وراثتی.

این است موضع اسلام و دانشمندان اسلامی نسبت به حکومت موروثی. و نباید تصور کنیم که دانشمندان شیعه معتقدند اهل بیت پیامبر (ص) به دلیل وراثت حکومت دارند. هرگز، زیرا که دانشمندان شیعه از همه مسلمانان از اعتقاد به حکومت موروثی بیزارترند. ایشان معتقدند که امامت اهل بیت با گزینش از طرف خدا و تعیین پیامبر (ص) است نه به دلیل وراثت از جانب . (پیامبر (ص)

بلی، قانونی بودن حکومت از نظر اسلام در حالتهای طبیعی انجام پذیر نیست مگر به وسیله انتخاب مردم و یا گزینش الهی

قانونی بودن حکومت انتخابی

هنگامی که توده مردم حاکمی انتخاب میکنند در حقیقت با انتخاب او امور خود را به او واگذار میکنند، و او را وکیل و نماینده خود قرار میدهند. پس هر نظمی که حاکم به وجود میآورد، آزادی فرد تحت حکومتش را با رضایت و واگذاری خود او محدود مسازد نه بر خلاف میل و به عنوان غصب حق او. و در حقیقت حاکم خود مردم است، چون حکومت نماینده مردم است و مطابق اراده و خواست آنها عمل میکند. توضیح آن که افرادی که حکومت خود را انتخاب کردهاند خود آزادیهای خویش را محدود ساخته و با میل و رضای خود از بعضی حقوق خویش صرف نظر کردهاند.

(حکومت با تعیین شخص پیامبر (ص)

همان طوری که يك فرد حق دارد آزادی خود را محدود کند، آفریدگار این فرد هم حق دارد که آزادی او را محدود کند، زیرا آفریدگار خود بخشنده آزادی است پس حق دارد که هر طور بخواهد آن را محدود و مقید کند. و چون آفریدگار حق دارد آزادی آفریدگان خود را محدود کند، میبینیم که پیامبرانی فرستاده است تا اوامر و نواهی و سایر قوانین او را به بندگانش ابلاغ کنند، در حالی که این قوانین آزادیهای ایشان را با وادار ساختن به عملی که نمخواهند انجام دهند و ترک بسیاری از چیزهایی که نمخواهند ترک کنند، محدود مسازد. همچنین میدان اختیار ایشان را نیز محدود میکند.

هرگاه آفریدگار افراد و تودههای مردم حق دارد که آزادیهای ایشان را محدود سازد پس این حق را هم دارد که برای ایشان حاکمی تعیین کند تا اقدام به اجرای قوانینی کند که او بر پیامبرانش فرو فرستاده است.

و هر گاه خداوند برای بندگانش حاکمی را انتخاب کند، پذیرفتن فرد منتخب او بر بندگان واجب است. و آنان حق ندارند، جز آن کس که خداوند برای آنها اختیار کرده است، برای خود انتخاب کنند. و انتخاب او برای ایشان بهتر است از انتخاب خودایشان. توضیح آن که هر گاه ایشان برای خود انتخابی به عمل آورند، پس با میل خود از بعضی آزادیهای خود چشم پوشیده‌اند، و لیکن به وسیله آن منفعت خود را تضمین نمیکنند، چون ایشان از روی یقین نمیدانند که چه چیز برای ایشان خوب است و از آینده خود بخیرند و لیکن موقعی که خداوند برای ایشان انتخاب میکند، براسستی مصلحت ایشان را میداند و از آینده ایشان همچون حال و گذشته آنان آگاه است.

طبیعی است اگر خواننده فکر کند که اندیشه ایجاد حکومت الهی که خداوند انتخاب کند همان اندیشه تصویری است که وجود خارجی ندارد. و در دسترس توده‌های مردم و ملتها جز نوع! حکومت‌های بشری وجود ندارد. بهترین نوع حکومت، آن است که از طریق انتخاب مردمی به وجود میآید.

این درست است، و ما اکنون در چنین وضعی هستیم. ولی وجود حکومتی با تعیین خداوند در زمان پیامبر گرامی (ص) میسر بود. و او خود نیز حاکمی بود با گزینش الهی، به این دلیل که خداوند مؤمنان را به اطاعت پیامبر (ص) امر کرده و فرموده است

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند فرمان ببرد و از پیامبر (ص) و صاحبان امر خود اطاعت کنید. و اگر در موردی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیامبر (ص) بازگردانید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. آن بهتر و نیکوتر به تاویل است.»⁽¹⁾ و پیامبر (ص) این حق را داشته است که برای مسلمانان پس از خود حکومتی بپا کند که خود برای ایشان انتخاب کرده است. و قرآن این حق را به او مدهد

پیامبر (ص) از خودشان به مؤمنان سزاوارتر است، و زنان او مادران ایشانند...»⁽²⁾ و هرگاه برای پیامبر (ص) در باره مؤمنان حقی است که از حق آنها بر خودشان بیشتر است، بنابراین حق دارد که برای دوران پس از خود حکومتی برای آنها تعیین کند. زیرا او با نور خدا نظر میکند و وحی نیز پشتوانه او است. او میداند که چه چیز بیشتر مصلحت امت است. و هر گاه برای امتحومتی انتخاب کند انتخاب او باعث و جوب اطاعت است. و امتحق ندارد که پس از انتخاب او، برای خود انتخابی کند. و قرآن مگوید

هر گاه خدا و پیامبرش حکمی صادر کنند، هیچ مرد و زن با ایمان نسبتبه امر خودشان اختیاری ندارند، و هر کس از خدا و پیامبرش نافرمانی کند در حقیقت دچار گمراهی آشکار شده» است.»⁽³⁾ البته حکومت نبوی حکومت الهی است و پیامبر (ص) حق داشته ستحکومتی الهی تعیین کند تا پس از مرگش جانشین حکومت خود او شود

و اگر حکومت جانشین، با تعیین پیامبر (ص) باشد درستی و استواریش تضمین شده است، زیرا پیامبر با وحی آسمانی تایید شده است. به صلاح امتش آگاهتر است و شایستهترین فرد از پیروانش را برای رهبری امت و گسترش دعوت اسلامی در میان ملتهای دیگر، بهتر میشناسد. و هرگاه این عمل انجام گرفته بود، برای مسلمانان بهتر و شایستهتر بود هم برای خود و هم برای دینشان تا این که پس از وفات پیامبر (ص) حکومتی بپا شود که خود مسلمانان و یا اکثریت انتخاب کنند، هر چند که انتخاب کنندگان در انتخاب شایستهترین فرد به نظر خودشان کوشش کرده باشند. چون ایشان شناختی از دگرگونیهای آینده نداشتند، کسی را انتخاب میکردند که تصور میکردند شایسته است، بعد تصور آنها خلاف از آب در مآمد، و گاهی بطور واقع شایسته بود، و بعد گرفتار اشتباهی میشد که ناگزیر از آن بود، و لیکن زیان آن عمل به آینده مردم و آینده نسلهای بعدی میرسید

از آنچه تا این جا بیان کردیم، روشن میشود هنگامی که برپا شدن حکومتی با تعیین از جانب پیامبر (ص) میسر نشود، تنها راه برپا کردن حکومتی قانونی از دیدگاه اسلام (در غیر حالت‌های اضطراری) همان انتخاب مردمی است و بس. توضیح آن که انتخاب باعث میشود که حکومت نماینده کسانی باشد که حاکم بر آنها و از روی میل و رضا وکیل آنهاست. و هر گاه آزادی ایشان را مطابق تصمیم و خواست خود آنان محدود سازد نسبتبه آنها ظلم نکرده است، زیرا مردم خود، موقع انتخاب به او اجازه محدود کردن آزادیهای خود را داده‌اند، بعلاوه مشروعیت حکومت مورد انتخاب از دیدگاه اسلام، بدون قید و شرط نیست. توضیح آن که برای مسلمانان جایز نیست افراد فاسق را انتخاب کنند که اعمال و راه و روش آنها با تعلیمات اسلامی مخالف باشد. قرآن بیان میکند:

به ستمکاران اعتماد نکنید، که شما را آتش فراگیرد، و جز خدا دوستانی برای شما نباشد، سپس کمک و یاری نشوید.»⁽⁴⁾ «یکدیگر را بر نیکی و پرهیزکاری کمک کنید و بر گناه و تجاوزگری» یاری نکنید، و از خدا بترسید که او سخت کیفر است.»⁽⁵⁾ و گزینش بد کاران به حکومت و واگذاشتن امر به ایشان میل و اعتماد به ستمکارانی است که به خود و یا دیگران ظلم میکنند و کمک به آنها کمک بر ستم و تجاوزکاری است

علاوه بر آن، قرآن، قانون اساسی مسلمانان و حکومت‌های ایشان است. پس اگر حکومت از نظر راه و روش و قانونگذاری با قانون اساسی خود مخالفت کند، اعمالش غیر قانونی خواهد بود. و هنگامی که حکومت از نوع خلافت باشد و بیعتکنندگان با آن به شرط عمل بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش پیمان بسته باشند و بعد به عهد خود وفا نکنند مشروعیت خود را از دست می‌دهد، و بر مردم وفای بر اطاعت از او واجب نمی‌باشد.

از آن رو لازم است که مسلمانان رای دهنده کوشش خود را مبذول دارند تا کسانی را بر کرسی خلافت بنشانند که به پرهیزکاری او، دانش و علاقه‌مندیش به اجرای دستور شرع و مصالح امت و توانمندیش به رهبری، اطمینان داشته باشند، اگر نه انتخاب کسانی از این قبیل که شایستگیها را بطور فراوان در آنها سراغ ندارند، ارج نهادن به منافع امت و خیانت به اسلام است.

طبیعی است که انتخاب کنندگان نمیتوانند بطور یقین آگاهی پیدا کنند کسانی را که انتخاب میکنند از شایستگیهای لازم بفراوانی برخوردارند. و لیکن هر گاه ایشان کوشش خود را درباره شناخت لیاقت‌های کسانی به کار ببرند که میخواهند انتخاب کنند، وظیفه خود را ادا کرده‌اند. تمام اینها وقتی است که ایجاد حکومتی با دستور مخصوص پیامبر (ص) امکان نداشته باشد. اما وقتی که آن عمل در خور امکان است (در حقیقت پیش از رحلت پیامبر (ص) از این عالم جریان از آن قرار بوده است)، حکومت انتخابی غیر وارد و نابجا میشود، بلکه از وظایف پیامبر (ص) و یکی از واجبات او بوده است که برای امت پس از خودش راهنمایی انتخاب کند. و آن عمل پیامبر (ص) به دلایل زیر بوده است

2

طبیعت اصول اسلامی با انتخاب سازگار نیست

واگذردن سرنوشت هر نوع رسالت اصلاحی به انتخاب مردم، قرار دادن آن رسالت است در معرض خطرهای واقعی، که بیشتر وقتها منجر به نابودی و ناتوانی رسالت میشود. پس اصول (1) اصلاحی چه اصولی آسمانی باشد و یا زمینی به طبیعت خود با تمایلات مردم مخالفت دارد، و از آن رو با انتخاب سازگار نیست. برای توضیح مطلب لازم است خاطر نشان کنیم، اصولی که بر اساس آن حکومتی تشکیل میشود، دوگونه‌اند

نوع اول اصول اجتماعی است، که توده‌ها می‌پذیرند زیرا آنها هماهنگ با خواسته‌های ایشان است، و هدفش رضایت اکثریت مردم است. این اصول برای مردم و جوب حتمی ندارند، بلکه تابع خواسته آنها و دگرگون پذیرند، هر طوری که مردم بخواهند تغییر میکنند. و از این قبیل است تمام اصولی که بر اساس حکومت‌های دموکراسی برپا میشوند که با انتخاب مردم به وجود می‌آیند و خود مردم ناظر بر آنند. این نوع از اصول به طبع خود با انتخاب مردمی سازگارند. و تا وقتی که ارضای تمایل مردم مورد توجه است، لازم است که توده‌های مردم کسانی را انتخاب کنند که ببینند هر چه بیشتر خواسته‌های آنها را تامین میکنند. بر حکومت مورد انتخاب لازم است که قوانینی وضع کند، و مقرراتی صادر کند که خواسته‌های انتخاب کنندگانش را تامین سازد. پس تا وقتی حکومت این وظایف را انجام دهد، نسبت به انتخاب کنندگان خود حالت قانونی دارد و باقی است. و هر گاه قوانین حکومت با خواسته‌های ایشان برخورد داشت و اطمینان مردم را به خود از دست داد، باقی ماندنش غیر قانونی و نامشروع است. منطقی است که مردم به چنین اصولی اعتماد کنند و از اول تا آخر مواظب حکومت باشند. پس هر نوع انحرافی از جانب حکومت طبعاً مخالف خواسته‌های توده است که خود آگاهتر به آنهاست و به طبیعت خود از آنها پاسداری میکند و هر نوع حکومتی را که انحراف پیدا کند از بین می‌برد و خطاهایش را هنگامی که برای دومین بار سر صندوق‌های رای می‌رود به حساب می‌آورد.

نوع دوم اصول اصلاحی است که با تمایلات مردم مخالفت دارد هدف این نوع اصول اصلاح مردم و دگرگونی عقاید و راه‌های زندگی آنهاست

البته اصولی که هدف آنها دگرگون ساختن اندیشه‌ها، عاداتها و راه‌های زندگی مردم است، آن اصولی هستند که معمولاً در ذهن يك اندیشمند می‌آید و بعد آن را اعلام میکند و مردم را بدان می‌خواند، و اقلیت آن را می‌پذیرد و اکثریت با آن مخالفت میکند

پس اگر به وجود آورنده آن اصول با اقلیتی که ایمان به آن اصول آورده‌اند از راه کودتا و یا انقلاب و یا هر وسیله دیگر به حکومت رسیدند و حکومتی به وجود آمد که رئیس آن به وجود آورنده آن اصول بود، وظیفه رئیس بنیانگذار و حکومتش، تطبیق دادن آن اصول و گسترش آنها و پاسداری از آنهاست، همان طوری که از جمله وظایف رئیس دولت موقعی که در راس حکومت است این است که کسی را که صمیمترین فرد دار و دسته خود نسبت به آن اصول و نیرومندترین فرد برای قبول مسؤلیت می‌بیند، انتخاب کند تا از او نیابت کند و اگر برای او اتفاقی

رخ داد جایگزین او شود چنان فردی را گاهی هنگام رسیدنش به حکومت و گاهی پس از گذشتسالها انتخاب میکند. اما در هر صورت تا وقتی که بر سر قدرت است چنان کسی را انتخاب میکند.

و هر گاه چنین است که رئیس دولت نایب خود را انتخاب میکند. حتی در حکومت‌های دموکراسی-و حتی به اعضای حزب خود واگذار نمکند که جانشین رئیس خود را انتخاب کنند، پس رئیس دولتی که بر اساس اصول اصلاحی سر کار آمده استشایسته‌تر است که انتخاب جانشین خود را به گزینش مردمی، و یا حزبی واگذار نکند

البته حکومتی از این نوع، حکومت اقلیت است. و آن از دیدگاه خویش حکومتی استبرای اصلاح مردم. و لیکن در عین حال، حکومتی نیست که با خواست همه مردم سرکار آمده باشد. زیرا توده مردم به قوانین و اصول آن متمایل نیستند، و از آن روست که سرنوشت آن حکومت و سرنوشتحکومت پس از آن به انتخاب مردم واگذار نمیشود همان مردمی که حکومت، قوانین خود را بر آنها واجب شمرده است. زیرا گاهی ممکن است مخالفان این اصول را به جای طرفداران مخلص آنها انتخاب کنند. در نتیجه انتخاب مردم موجب نابودی اصولی شود که رئیس دولتبه آنها دعوت کرده است و حزبش ایمان به آنها دارند

و به این ترتیب مسیبنیم، حکومت‌های انقلابی که خود را دارای اصول اصلاحی میدانند اجازه انتخابات آزاد را به مردم نمدهند. زیرا میدانند، که اصول آن برای توده مردم قابل قبول نیست. و مترسند اگر کار را به توده واگذار کنند، آنها نظام‌هایی را که این حکومتها دعوت به آنها کرده‌اند بر هم بزنند. برای توضیح مطلب، فرض میکنیم اقلیتی که به صحت نظامی مانند نظام امریکایی ایمان دارد، و با اصول کمونیستی، مخالف است، در کشور کمونیستی شوروی به حکومت رسیده باشد، و در تحمیل اصول ضد کمونیستی بر مردم روسیه که نسلها بر اساس کمونیسم تربیتشده‌اند، موفق شود

البته از چنین حکومتی انتظار نمرود که امر انتخاب حکومت آینده را به مردم واگذار کند تا حکومت دلخواه خود را به وجود آورد. زیرا نتیجه انتخاب از بین رفتن اصولی خواهد بود که نخستین حکومتبر اساس آن اصول بر پا شده است

جریان از همین قرار خواهد بود. اگر اقلیت کمونیست در ایالات متحده امریکا به کومتبرسد انتظار نمرود که سرنوشتحکومت آینده را به دست انتخاب آزاد مردم بگذارد، زیرا که اکثریت مردم، نمایندگانی انتخاب خواهند کرد که به جای کمونیسم معتقد به نظام سرمایه داری باشند. و نیز از بنیانگذار چنین دولتی انتظار نیست که انتخاب جانشین خود را به حزبی واگذار کند که به اصول وی معتقدند، زیرا که اعضاآن حزب علی رغم اخلاصشان به آن اصول ممکن است از روی ناآگاهی کسی را انتخاب کنند که رئیس دولت او را شایسته‌ترین فرد برای رهبری نداند. و انتخاب نالایقان برای هر نظامی خطرناک است. و لیکن برای يك نظام انقلابی نوپا با توجه به این که مردم طرفدار او نیستند، خطرناکتر است

در نتیجه انتخاب شخص نالایق، به توده مردم کمک خواهد کرد، تا خود را از نظامی که بر او تحمیل شده است، نجات دهد. و به این ترتیب بنیانگذار دولت، در برابر نظام خود، مهمترین وظایف خویش را انتخاب فردی به عنوان جانشین خود مبیند که از همه افراد نسبتبه اصول و قوانین صمیمتر و داناتر بوده و برای رهبری حزب و جامعه از همه تواناتر باشد

قوانین اسلامی قوانینی اصلاحی است

مقصود این است که قوانین اصلاحی از هر قانون دیگری با انتخاب ناسازگارتر است. تردیدی نیست که قوانین آسمانی بطور کلی و قوانین اسلامی بطور خاص از جمله قوانین اصلاحی است که برای دگرگون ساختن عقاید و اندیشهها و راه و روش زندگی تودهها، آمده‌اند. البته تودههای مردم همواره مایل به پرستش بتها و یا انکار خداوند بودند تا این که ادیان آسمانی به قصد دگرگون ساختن عقاید مردم و راهنمایی آنان به بندگی خدای یکتا آمدند. مردم، بنا به طبیعتخود علاقه زیادی به انواع مادیات و به ارضای خواستههای بحد و مرز حیوانی و همچنین به ارتکاب گناهان و تجاوز به حقوق دیگران و به چنگ آوردن مال دیگران، دارند. در صورتی که هدف ادیان آسمانی باز داشتن مردم از آن اعمال است و تاریخ پیامبران، تاریخ مبارزه میان آنان استبا کسانی که پیامبران به جانب آنها فرستاده شده‌اند. و هر پیامبری از دست قوم خود رنج و مشقت دیده است، زیرا او میکوشیده است تا ایشان را از آنچه میل دارند باز دارد. اسلام بویژه، با قوانین فراوانش، در مقابل تمایلات مردم مناسبتند. و از طرفی بر خلاف تمایلات مردم خواستههای زیادی از ایشان دارد. کافی است که پنج وقت نماز در هر روز و روزه یکماه کامل در هر سال، بطوری که مردم را در سراسر ایام ماه از خوردن و آشامیدن منع میکند، و تحریم نگاه کردن هر مرد و زن به یکدیگر از روی هوای نفس، تا چه رسد به زنا، و تحریم نسبت نامشروع به مردان و زنان با ایمان، و باده گساریها و غیبت و سخن چینی و دروغ و قمار بازی را یاد آور شویم. و بالاتر از همه اینها ایستادگی اسلام در برابر هر نوع تعصب قبیلهای و یا

نژادی است، و درخواست اسلام از يك مسلمان در ايستادن او در کنار صاحب حق هر چند که دشمن او باشد و بر ضد باطل اگر چه برادرش باشد و جز اينها از تعالیمی که با خواستههای شخص و راه و روش تودهها مخالف است، و همه اينها برای مردم بجز اندکی از مؤمنانی که ايمان، ايشان را تا جایگاهی بالاتر از طبیعتشان رسانده است، دشوار است. و هر گاه از بنیانگذار دولتی که دارای قوانین انقلابی است، چنین انتظاری رود که نایبی برای خود انتخاب کند تا بهنگام نیاز جایگزین او گردد و پس از مرگ او جانشین او شود و انتخاب جانشین خود را در اختیار يك حزب نگذارد، پس پیامبر خدا (ص) سزاوارتر استبر این که جانشین خویش را خود انتخاب کند (و خلیفه کسی جز همان جانشین پیامبر (ص) نیست) و آن را به انتخاب اصحاب زمان حیات و یا پس از وفات خود نسپارد چه او سزاوارتر از هر بنیانگذار دولتی به انجام این کار است، زیرا قوانین اصلاحی او آسمانی و مقدس است، پس او شایستهتر به پاسداری آینده آنهاست تا قوانین دیگر. و برای این که، نه اصحاب او حق دارند آن قوانین آسمانی را تغییر و تبدیل دهند و نه هیچ يك از افراد دیگر جامعه بشری، در حالی که قوانین اصلاحی هر زمانی را يك حزب و دستهای متواتر دگرگون و یا با قوانین دیگری عوض کنند

از آن رو که قوانین مقدس آسمانی بر مردم حتی برای معتقدانش سنگین است و از آن روست که همواره مبینیم، افرادی که خود انتساب به آن قوانین دارند به گناه و عصیان نزدیکترند تا تقوا و پرهیزکاری! زیرا که قوانین آسمانی مخالف خواستههای بشری است، در صورتی که توده مردم، نسبتبه قوانین اصلاحی زمان-هر چند در آغاز کار از آنها دوری کنند-ممکن است در اثر مرور زمان تغییر موضع دهند و مجذوب آنگردند، زیرا آن قوانین، قوانین مادی است و در بیشتر اوقات آزادانه است، اهمیتی به پیوند میان مردم و آفریدگار نمدهد و همین آزاد بودنش مردم را به سمتخود جذب میکند

پس اگر چنین است که هر قانون اصلاحی زمینی به طبع خود با گزینش دیگران سازگار نیست و از رئیس دولته منظور نگهبانی از آینده آن انتظار میرود که برای خود هر کس از اعضای حزبی را که شایستهتر مبیند به جانشینی خود انتخاب کند، بنابراین قوانین اسلامی با انتخاب، کمتر سازگار است و پاسداری از آینده آن قوانین، بیشتر از پیامبر (ص) طلب میکند تا جانشینی برای خود انتخاب کند

براستی که پیامبر (ص) با واگذارن گزینش جانشین خود به دست انتخاب تصادفی بویژه موقعی که این انتخاب پس از وفات پیامبر (ص) باشد، رسالتخود را در معرض خطر قرار مدهد، و آن را به دست آیندهای تاریک و سرانجامی نامعلوم مسپارد. زیرا انتخاب گاهی ممکن است فردی شایسته، و زمانی فردی نالایق در علم و آگاهی و دور اندیشی و تقوا را بر سر کار آورد. و رهبری فرد ناآگاه، یا باراده و یا ببند و بار برای اسلام و مسلمانان خطرناک است زیرا او خود موجب انحراف میگردد، و مردم پیرو زمامداران خود هستند. و رسالت امانتی است در دست پیامبر (ص)، و پیامبر (ص) بالاتر از آن است که در امانت مقدس خود سهل انگاری کند

آری انتخاب بیشتر تصادفی است، و از آن رو اطمینانی به پیامدهای آن نیست و از پیامبر (ص) بزرگترین فرد امین، انتظار نمیرود که امانتخود را به دست تصادف بسپارد، گاهی شانس یاری میکند، و انتخاب به رهبری شایسته منتهی میشود. ولی بیشتر وقتها بد شانس رو مآورد و نتیجه کار وارونه میشود. البته مسلمانان این شانس را داشتند که پس از وفات پیامبر (ص) ابو بکر را که میان بزرگان صحابه شاخص بود، انتخاب کردند. آن مردی که دوران کوتاه حکومتش از کارهای مهم آکنده است. مسلمانان در انتخاب این رهبر موفق بودند. و او بهنگامی که پس از خود عمر را انتخاب کرد، توفیق یافت. کارنامه این خلیفه امور مهمی را ثبت کرده است که کتابهای تاریخی انباشته از آنهاست. و لیکن رسیدن این دو شخصیتبزرگ به حکومت، بدوناین که از جانب پیامبر (ص) تعیین شده باشند به آن معنی نیست که این امت از تعیین جانشین پیامبر (ص) بنیاز بوده است. و کارنامه درخشان ايشان نظریه متداول میان اندیشمندان مسلمان را توجیه نمکند که این امت نیاز نداشت تا پیامبر (ص) برای آنها رهبری انتخاب کند

البته مرجع این خطای فراگیر بر این است که درخشش دوران این دو خلیفه چشم اندیشمندان اسلامی را خیره کرده و از دو موضوع مهم فراموش کردهاند

اولین موضوع این است که مدت حکومت این دو بزرگ، تنها حدود دوازده سال طول کشید، و مصلحتحکومت ايشان هر چه پر اثر باشد تنها ممکن است در مدت استمرار حکومت ايشان امر امت را اصلاح کند، نه پس از زوال حکومت. و هدف رسالت این نبوده است، که تنها در مدت معینی امر امت اصلاح شود و اجرای تعلیمات اسلامی تنها مدت دوازده سال برقرار باشد

موضوع دوم آن است که هر گاه بختیار مسلمانان شده باشد که دو خلیفه شایسته به حکومت رسیدند، این شانس خوش زیاد طول نکشیده است. زیرا که مسلمانان (و یا صحیحتر، شش تن از بزرگانشان) پس از فوت خلیفه دوم انتخابی را برگزار کردند که موفق شد صحابی برجسته خوش قلب و سست ارادهای را به حکومتبرساند که در اموال مسلمانان به درستی دخل و تصرف نکرد و سرانجام ضعف او به قتل او منجر شد. و قتل او مسلمانان را به جنگها و آشوبها و مصیبتهای بشمار مبتلا کرد، و پیوسته تا امروز باقی است و پس از امروز هم تا وقتی که خدا

بخواد باقی خواهد بود

سپس مسلمانان بعد از او، امام علی بن ابی طالب (ع) را انتخاب کردند و او پسر عموی پیامبر (ص) و برادر او و در شیوه رهبری و گفتار و رفتار شبیهترین فرد به پیامبر (ص) بود. و اگر مردم بسادگی رهبری این امام بزرگ را میپذیرفتند، آنان را به راهی راست و روشن هدایت میکرد که پیامبر (ص) بر ایشان در نظر گرفته بود. لیکن ایشان این کار را نکردند به دلیل تغییرات و ارونهای که در دوران خلیفه دوم و سوم پیش آمد و با کشته شدن خلیفه سوم آن واپسگرایها بزرگتر شد، و مسلمانان معاملهای را از دست دادند که انتظار مرفتبرای آنها سودهای کلانی داشته باشد و پس از آن دهها بلکه صدها تن از حاکمان در پی یکدیگر به حکومت رسیدند. بعضی از آنها به واسطه بیعت کردنهایی که به ظاهر اختیاری به نظر میرسید سر کار آمدند و بعضی دیگر به صورت اجباری با نیروی اسلحه بر مردم حکومت کردند. در صورتی که اکثریت قاطع این حاکمان از آن کسانی نبودند که خداوند در باره آنان فرموده است: «آن کسانی که اگر ما در روی زمین آنان را قدرت بخشیم، نماز را به پا دارند و زکات را بپردازند، و امر به معروف و نهی از منکر کنند...» (6) بلکه برای مسلمانان الگوی نادرستی بودند. مردم بجز کسانی که مورد لطف خدایند پیروان حاکمان خود نباشند

و این چنین بود که مسلمانان تا بناگوش در جنگها، آشوبها، خونها و بدبختیها فرو رفتند. و هر گاه مدت حکومت این دو خلیفه را با مدت زمانی که در آن صدها تن از این نوع حاکمان از بنی امیه و بنی عباس و عثمانیها و دیگران به حکومت رسیدند مقایسه کنیم، خواهیم دید که رابطه آنها نسبت دو روز روشن به تمام روزهای يك سال تیره و تار است. و منطقی نیست که روشنایی دو روز، تاریکیهای تمام روزهای سال را از خاطر ما ببرد. و این خود اشتباه بودن اعتقاد به بنیازی امت از انتخاب پیامبر (ص) رهبری را پس از خود برای امت ثابت و روشن مسازد. هدف نهایی رسالت اسلامی برقراری حکومت قرآن و سنت نبوی و تحقق بخشیدن آن هدفی است که قرآن اعلام فرموده است: «اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاده است تا هر چند مشرکان نپسندند آن را بر تمام دینها پیروز گرداند.» (7) و برای تحقق این ایده، لازم بود که پیامبر (ص) تا حد توان از وسایل تضمین کننده برای رسالت و استمرار و گسترش آن و همچنین برای امت و مصلحت او و مصلحت نسلهای آیندهاش به کار ببرد. و در راس این ضمانتهای ضروری، احتیاج به انتخاب نایی برای خود بود تا جانشین و خلیفه او پس از وفاتش باشد، و طبیعی است که آن کار را انجام داد، زیرا او از میان امت آگاهترین فرد را به کتاب خدا و سنتهای پیامبر (ص) و صمیمترین آنان را به خدا و پیامبر خدا (ص) و علاقه‌مندترین ایشان را بر مصالح امت و نیرومندترین فرد، برای کشیدن بار مسؤولیت انتخاب کرد

هنگامی که این خلیفه به حکومت برسد، انتظار می‌رود که همان کاری را بکند که پیامبر (ص) کرد و او نیز برای خود جانشینی که دارای این شایستگیها باشد انتخاب کند. و جانشین او نیز در زمان خود همان راه را در پیش گیرد و به همین ترتیب، تا این که هدف قرآنی تحقق یابد و عمل به اصول و قوانین اسلامی عادت ثانوی برای همه مسلمانان-صرف نظر از اختلاف زبان، نژاد، رنگ چهره و جنسیت- بشود

3

خطرهایی که در انتظار امت است

دلیل دومی که ما را بر این عقیده و امدهارد که بعد از وفات پیامبر (ص) انتخاب رهبری برای امت از جمله وظایف پیامبر و یکی از بزرگترین واجبات او بوده است، آن است که پیامبر (ص) مدانسته است که امت پس از او مشکلاتی در پیش دارد. آشوبها در زمان خود پیامبر شروع شد. مسیلمه کذاب و اسود عنسی در زمان پیامبر (ص) ادعای نبوت کردند و پیروانی پیدا کردند و خطر ایشان بعدها بالا گرفت

پیامبر (ص) از آشوبهای فراوان و خطرناکی که در پیش بود و انتظار بروز آنها بعد از وفاتش مرفتسخن میگفت. حاکم در مستدرک (8)، امام احمد در مسند خود (9)، ابن هشام در سیره و ابن سعد در طبقاتش (11) از ابو مویهبه خدمتگذار پیامبر خدا نقل کردهاند که پیامبر (ص) يك شب اندکی پیش از وفاتش به وی فرمود: «ای ابو مویهبه، من مامور شدم که برای مردم قبرستان بقیع طلب آمرزش کنم، تو هم با من بیای پس به همراه آن بزرگوار رفته. و چون مقابل آنان ایستاد، فرمود: درود بر شما ای اهل قبور، اگر مدانستید که خداوند از چه چیز شما را نجات داده است، آن حالتی که شما مگذرانید بر شما گواراتر مبود تا حالتی که این مردم مگذرانند. فتنهها چون پاره‌های ظلمت شب رو آور شده است، پایانش در پی آغازش، و آخرش بدتر از اولش مباشد.» و خبر داد که جمعی از اصحابش بعد از وفات وی دستبه آشوب خواهند زد. و اینک شماری از کتابهای معتبر (صاحح) که بطور صریح بیانگر این مطلبند

بخاری در جلد هشتم از صحیح خود (در کتاب دعوات باب الحوض ص 149) از انس و او از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: «البته، عده‌ای از یاران من، کنار حوض کوثر بر من وارد «میشوند، به محض این که من آنان را ببینم آنها شرمسار میشوند پس مگویم: (خدایا) اینها اصحاب منند خطاب مرسد: تو نمدانی که بعد از تو چه کردند».

و در همان کتاب ص 150 از ابو حازم و او از سهل بن سعد نقل کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «من پیش از شما کنار حوض کوثر وارد میشوم، هر کسی بر من بگذرد از آن حوض منوشد و هر کس از آن بنوشد هرگز تشنه نمیشود. گروههایی بر من عرضه میشوند که من آنان را و ایشان مرا میشناسند، و بعد بین من و ایشان فاصله ایجاد میشود» ابو حازم گفت: نعمان بن عیاش حرف مرا شنید و گفت: آیا از سهل همین طور شنیدی؟ گفتم: آری. پس گفت: گواهی مدهم که از ابو سعید خدری شنیدم و او مسافرو: «پس من مگویم: ایشان از من هستند، خطاب مرسد: همانا تو نمدانی که آنها پس از تو چه کردند پس مگویم: نابود باد آن کسانی که پس از من سنتم را تغییر دادند». و مسلم نیز در ص 53-54 جلد 15 صحیح خود روایت را همین طور نقل کرده است.

و بخاری نیز در (باب الحوض) از سعید بن مسیب از ابو هریره نقل کرده است که او مگفت، پیامبر خدا (ص) فرمود: «روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد میشوند، اما آنها را از حوض جدا میکنند. پس من مگویم: ای خدا اصحابم، خطاب مرسد: تو نمدانی که ایشان پس از تو چه کردند، آنان به قهقرا برگشتند و مرتد شدند.» و نیز از سعید بن مسیب نقل شده است که او از اصحاب پیامبر (ص) حدیث مسکرد، که پیامبر (ص) آن مطالب را فرمود

در ص 151 از عطاء بن یسار و او از ابو هریره، از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند، فرمود: «در آن میان که من ایستاده‌ام، ناگهان گروهی می‌آیند، بطوری که من آنها را میشناسم، مردی از بین من و ایشان بیرون می‌آید، و به ایشان مگوید: بیایید! مگویم: به کجا؟ مگوید: به خدا سوگند، به طرف آتش. مگوید: آنان پس از تو به عقب برگشته و مرتد شدند. سپس گروه دیگری می‌آیند، من ایشان را نیز میشناسم، مردی از بین من و ایشان بیرون می‌آید و مگوید: بیایید! مگویم: مگویم: به کجا؟ مگوید: به جانب آتش. مگویم: مگر ایشان چه کرده‌اند، جرم آنها چیست؟ مگوید: ایشان پس از تو مرتد شده و به قهقرا باز گشتند. دیگر از ایشان کسی را نمیبینم که نجات بیابد مگر به اندازه چهار پای چندی که از گلهای جدا شده و دور افتاده باشند».

بخاری در ص 169 جلد چهارم از صحیح خود در کتاب آغاز خلقت در فصل مربوط به این آیه مبارکه: «و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً» (12) از سعید بن جبیر از ابن عباس از قول پیامبر (ص) نقل کرده است که آن گرامی فرمود

همانا شما پا برهنه و عریان به شکلی ساده محشور میشوید. سپس تلاوت فرمود: همان طوری که در آغاز کار آفریدیم، او را باز مگردانیم. و عده حقی استبر ما و ما آن را انجام مدهیم (13)» و نخستین کسی که روز قیامت پوشانده میشود ابراهیم است. و البته گروهی از اصحاب مرا به سمت چپ می‌برند. مگویم: اصحابم، اصحابم. خداوند مفرماید: بر راستی که ایشان همواره بعد از . (آن که از ایشان جدا شد به گذشته خود باز گشتند. پس من چنان که عبد صالح گفت، مگویم: تا وقتی که در بین ایشان بودم، شاهد اعمال آنان بودم. تا کلمه الحکیم» (14)

مسلم در صحیح خود (ج 15 ص 59) از شقیق و او از عبد الله نقل کرده است گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود

«من پیش از شما کنار حوض وارد میشوم و با گروههایی مستیزم و بر ایشان پیروز میشوم. پس مگویم: ای خدا اصحابم، اصحابم. مگویند: تو نمدانی که آنها پس از تو چه کردند».

مسلم در صحیح خود (ج 15 ص 64) از انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «در کنار حوض مردانی از کسانی که صحابی من بودند بر من وارد میشوند، بطوری که من «ایشان را ببینم و نزد من آورده شوند، نزد من شرمنده شوند پس من مگویم: ای خدا اصحابم. در جواب من گویند، تو نمدانی که ایشان پس از تو چه کردند».

البته پیامبر (ص) با نور الهی آینده نزدیک امتش را آکنده به فتنههایی میدید که ایمان افراد مؤمن آزموده میشود، و جا دارد مؤمنان از آن آزمون بترسند، حتی اگر مردگان تا زمان آن فتنها زنده بودند، جای ترس داشتند. پس عاقلانه نیست که مردم را در برابر آن فتنها، بدون این که راهبری برای ایشان تعیین کند، تا هر گاه بخواهند، از پرتو راهنمایی او استفاده کنند، به حال خود رها کند. و اگر آنان را، بدون این که برایشان چیزی فراهم آورد که از گمراهی ناشی از آن آشوبهای قابل انتظار در امان بمانند، به حال خودشان رها کند، مانند پدری خواهد بود که مداند فرزندان در میان خطرهایی کشنده محاصره شده‌اند، و ایشان از آن خطرها بخیزند، با این حال، بدون این که وسایلهای برای دفاع در اختیار آنها قرار دهد، علی رغم این که بهترین وسایلهای دفاعی را در اختیار دارد، آنان را به حال خودشان واگذارد. بر راستی که ما پیامبر خدا (ص) را بالاتر از آن مدانیم که همانند آن پدر سهل انگاری باشد که مسؤلیت خود را انجام

ندهد و منطقی است از او انتظار داشته باشیم، در حالی که او پدری دانا و مهربان است، بهترین وسیله دفاعی را که در اختیار دارد، و مردم را از خطرهای صورتی که بخواهند از آن استفاده کنند نگاه میدارد، در اختیار ایشان قرار دهد و بالاترین وسیله دفاعی در مقابل آن فتنه‌های گمراه کننده، همان راهبر داناست که هر کسی را که بخواهد از نور هدایت او برخوردار شود، هدایت میکند. البته در توان پیامبر (ص) بوده است که برای امت خود راهنمایی تعیین کند تا از او نیابت کند و پس از آن بزرگوار، برای ایمن داشتن امت از گمراهی، جانشین او گردد و پیامبر (ص) بطور قطع آن کار را کرده است و بویژه آن که او از خطرهای آینده امتش آگاه بوده است و امت از آنها بخیبر بود هاند

آری وقتی پیامبر (ص) مداند که امتش در چنین وضع خطرناکی هستند، از مهمترین وظایف اوست که ناخدایی انتخاب کند تا کشتی امت را از خطرهای امواج فتنه‌هایی که انتظار برخورد با آنها را داشت، بر کنار دارد و این از وظایف حتمی او بود، صرف نظر از طبیعت اصول رسالت قوانین آسمانی سازنده آنها و سازگاری و ناسازگاری آن اصول با موضوع انتخاب و حتی اگر طبیعت قوانین اسلامی با انتخاب سازگار بود و انتخاب در حالت‌های معمولی پیامدهایی صحیح مداشت، در وضعیت‌های استثنایی که پیامبر (ص) پیش بینی نکرد، امت پس از وفاتش با آنها روبرو شود، نمیتوانستسراجمای صحیح داشته باشد. و آگذاری سرنوشت امتبه دست تصادف انتخاب در آن اوقات خطرناک، اهمیت ندادن به امانت است، آن هم از بزرگترین فرد امین و سرور پیامبران (ع) که برای نجات امت از گمراهیها و مهلکها مبعوث شده است، قابل تصور نیست که ایشان را بی یار و یاور در میان گمراهیها و آشوبها ترك کند

4

تاویل قرآن و تبلیغ سنتها به مرجعی نیاز دارد

در این جا دلیل سومی وجود دارد که ما را وامدارد تا از پیامبر انتظار داشته باشیم، جانشینی برای خود انتخاب کند تا در نبودن او به نیابت از وی رهبری امت را به عهده گیرد و آن دلیل این است که باید کسی باشد تا رسالتی را که پیامبر (ص) به جا گذارده استبا تفصیل و روشنی به مردم معرفی کند. البته پیامبر (ص) برای امتش کتاب خدا و سنتهای نبوی را باقی گذاشته و دستور پیروی از آنها را داده است. در صورتی که کتاب خدا الفاضلی استبا معانی گوناگون که حتی بزرگترین دانشمندان از تاویل آنها آگاه نیستند و ما مبینیم که آرا و عقاید مختلفی دارند و همه آنها نیز به قرآن استدلال میکنند. بطور مثال

بعضی از دانشمندان معتقدند که صرف تماس مرد با زن، ناقض وضو است و برای اثبات عقیده خود به این آیه مبارکه استدلال میکنند

اگر بیمار بودید و یا مسافر یا کسی از شما رفع حاجت کرد و یا با زنان تماس گرفت و آب نیافتید، پس روی زمین پاک تیمم کنید و بعد رویها و دستهایتان را مسح کنید. برآستی که خداوند...»
«بخشاینده و آمرزنده است

آنها به این آیه استدلال میکنند، چون از عبارت «اولا مستم النساء» چنین برداشت میکنند، که مقصود صرف تماس است، هر نوع تماسی، با هر عضوی از اعضای زن باشد و از این رو فتوا میدهند، که وضو لازم است، هر چند که مردی بدون هیچ قصدی دست زنش را لمس کند و بعضی از دانشمندان مگویند صرف تماس ناقض وضو نیست. بلکه آنچه ناقض وضو است همبستر شدن است، آنها نیز برای اثبات نظر خویش از همین آیه استفاده میکنند، چون از تماس با زنان بالاتر از مجرد تماس را مفهمند

و همچنین دانشمندان در مورد وضو اختلاف نظر دارند، گروهی نظر دارند که شستن پاها واجب است نه مسح پاها و این گروه استدلال میکنند به آیه مبارکه: «صورتها و دستهایتان را تا آنجا بشوید و سرها و پاهایتان را تا مسح پا مسکنید...» (15) از آن جا که بعضی از قاریان، آیه مبارکه را «و ارجلکم» به نصب خواندهاند و معنای آن عطف گرفتن «و ارجلکم» بر «وجوه» است، پس همان طوری که صورتها شسته میشود پاها نیز باید شسته شود. ولی گروه دیگر معتقدند که باید هر دو پا در وضو به جای شستن، مسح کشیده شوند، و این دسته از علما به همین آیه مبارکه استدلال میکنند، از آن جا که بعضی از قاریان آیه را «و ارجلکم» به کسره خواندهاند و معنای آن عطف گرفتن «ارجلکم» بر «رؤوس» است. پس همان طوری که سرها را مسح میکنند، پاها را نیز مسح میکنند (16). و در اموری که مربوط به عقیده است و بیشتر از تفصیل وضو و امثال آن اهمیت دارد دانشمندان اسلامی را مبینیم که به گروههای مختلفی تقسیم میشوند و هر گروهی نیز به قرآن استدلال میکنند، به طور مثال

قائلان به جبر به آیات قرآنی استدلال میکنند، از آن جمله: «...هر که را بخواهد گمراه میکند و هر کس را بخواهد هدایت میکند...» (17) و نیز: «...ای پیامبر (ص) تو نمیتوانی هر کسی را بخواهی هدایت کنی بلکه خداست که هر کس را بخواهد هدایت میکند...» (18). و از آن جمله است: «...نمخواهید شما مگر آنچه خدا بخواهد...» (19) و معتقدان به اختیار و این که انسان در کارش مجبور نیست، به آیاتی از قرآن استدلال میکنند، از آن جمله

خداوند وضع قومی را عوض نمکند تا وقتی که آنان خود را دگرگون کنند...» (20) و از آن جمله است: «...و برای انسان دستاوردی جز حاصل کوشش خود او نیست. البته نتیجه کوشش...» او بزودی دیده خواهد شد» (21). و در مورد رابطه مردم با حاکمان، دستهای از دانشمندان عقیده دارند که باید در مقابل حاکم تسلیم بود و نباید بر او خروج کرد. و ایشان میتوانند به این آیه استدلال کنند

ای کسانی که ایمان آوردهاید، مطیع فرمان خدا باشید و از پیامبر (ص) و زمامداران خود اطاعت کنید...» (22) از این آیه مشهود استفاده کرد که اطاعت مسلمانان از پیشوایان خود، واجب است هر چند که فاسق باشند و در گفتار و رفتار فرمان خدا را نبرند

دانشمندانی دیگر عقیده دارند که در برابر پیشوای تبهکاری که مصالح امت را نادیده گرفته و در اداره امور مردم، بر خلاف دستور خدا عمل کرده است، باید قیام کرد. و این گروه نیز میتوانند به همان آیه استشهاد کنند، آن جا که آیه به اطاعت خدا و رسول خدا فرمان میدهد، و از طرفی دستور میدهد نباید از حاکم تبهکار و بیهوده گرا، اطاعت کرد بلکه نافرمانی از او واجب است، زیرا سرپیچی از فرمان او اطاعت از خدا و پیامبر خداست و اطاعت از او، نافرمانی خدا و رسول خداست

این بود اندکی از موارد بسیاری که ممکن است هر دسته از معتقدان به آرای مختلف به يك، یا چند آیه از آیات قرآنی استناد جوید و مدلول آنها را پشتوانه عقیده خود بدانند. در صورتی که قرآن عاری از تناقض است، و ممکن نیست در مقصود اصلی آیات قرآن چیزی همراه با تناقض وجود داشته باشد. پس ناگزیر یکی از دو گروه مخالف اشتباه کرده است. با این حال چه کسی بعد از این که پیامبر (ص) از دنیا رفت ما را با مقاصد اصلی قرآن آشنا مسازد؟ و آیا این کار را به دست انتخاب مسپرد؟! این وضع ما نسبت به قرآن است، همان کتاب خدا که پیامبر (ص) آن را تلاوت مسکرد و اصحابش به حافظه‌های خود مسپردند، و شبانه روز آن را قرائت مسکردند، و هر آیه از آیات آن در زمان پیامبر (ص) نوشته شد و بعد در زمان ابو بکر همه آیهها و !!سورههاشجمع آوری شد، پس چه خواهد بود وضع ما نسبت به سنتهای پیامبر (ص)، آیا ما در باره امور مربوط به سنتهای پیامبر (ص) از وجود يك مرجع بنیازیم؟ هرگز

البته سنتهای پیامبر (ص) در زمان پیامبر (ص) نوشته نشد و پیامبر (ص) کسی را مامور نوشتن آنها نکرد، و از آنها چیزی در هیچ کتابی ثبت نشده بود که مردم از آن آگاه باشند، مگر پس از پایان گرفتن قرن اول هجری. و اگر هم چیزی از آنها در خلال قرن اول ثبت شده بود، به دست مردم نرسیده بود. آنچه از احادیث نبوی در قرن دوم هجری یا پس از آن تدوین شده، بیشتر احادیث غیر متواتر بود، بلکه اکثریت مطلق آنها خبر واحد بودند که صدور آنها احتمالی بود، هر کدام از آنها را يك فرد صحابی و یا بیش از يك فرد از پیامبر (ص) نقل کرده بود. و نه همان صحابی نقل کننده روایت را نوشته بود، و نه کسی که به او نقل شده بود. و بعد آن کسی که روایت به دست او رسیده بود به دیگری نقل کرده بود. همین طور تا این که شمار ناقلان روایتيك يك، زیاد مسشد. و سرانجام پس از این که از واسطه‌های زیادی گذر کرد، بسیاری از آنها نوشته شد و نتیجه آن شد که بسیاری از احادیث پیدا شدند که با یکدیگر مخالفت داشتند، حتی پس از این که غربال و تصفیه شدند و در کتابهایی به نام صحاح تدوین یافتند

هر گاه ما از احادیثی که یکدیگر را نقض مسکنند صرف نظر کنیم، با این حقیقت روبرو مسشویم که تنها احادیث موجود سنتهای پیامبر (ص) نیستند زیرا که سنتها عبارت است از گفتار و رفتار پیامبر (ص) و آنچه را که با سکوت خود تثبیت کرده است. در صورتی که احادیث عبارت از مطالب برجستهای است که ما را با آن سنتها آشنا مسازد

از جمله آن مطالب برجسته، حدیثی است که صدورش از پیامبر (ص) قطعی باشد و آن حدیث متواتر است که عده زیادی از اصحاب آن را نقل کرده‌اند که از پیامبر (ص) به خاطر آموختن موضوع خاصی شنیده‌اند و یا عمل او را در مورد يك پدیده از پدیدهها مشاهده کرده‌اند و روایت هر يك از آن اصحاب با سند مستقل خود به ما رسیده است و روایات همه آنها در لفظ یا معنی هماهنگی دارد. این نوع از حدیث پس از قرآن بهترین نوع از منابع شرعی است. زیرا این نوع حدیث ما را به شناخت واقعی سنت پیامبر (ص) در باره موضوعی که این حدیث در آن باره وارد شده است مسرساند. و لیکن به یقین شمار این نوع حدیث بسیار اندک است و آنچه از این نوع احادیث در کتابهای حدیثیافتشده است در آشنایی ما بطور مشروح با تعلیمات اسلامی و سنتهای نبوی، کفایت نمکند

اما اکثریت مطلق از آن منابع اسلامی، احادیث واحد میباشند که تنها با يك سند مآید، که در آن سند يك راوی از راوی دیگر نقل میکنند. و همین طور تا سلسله حدیثیه يك صحابی (یا معدودی از اصحاب) میرسد که او از گفتار و یا رفتار پیامبر (ص) نقل کرده است. این نوع حدیث امکان ندارد که ما را به بینش واقعی برساند، که آنچه این حدیث نقل کرده همان است که پیامبر (ص) گفته و یا انجام داده است، حتی اگر ما همه اصحاب را عادل فرض کنیم که به درستی گفتارشان اطمینان باشد. توضیح این که ما خود، آن حدیث را از شخص صحابی شنیدهایم و او خود در کتابی حدیث را ثبت نکرده است. و تنها يك راوی از او روایت کرده است و از روی آن روایت راوی دیگری تا این که حدیثی واسطه يك سلسله طولانی از راویان به ما رسیده است. پس اگر علمای حدیثیه تمام راویانی که نامشان در آن سلسله آمده است، اطمینان کنند، باز هم نتیجه بیشتر از حد گمان نخواهد بود، زیرا توثیق افراد توثیق کننده نسبتبه بیشتر راویان، نه از روی مشاهده بلکه از راه شنیدن و نقل از دیگران است

علاوه بر همه اینها اعتقاد به عدالت همه صحابه غیر منطقی است. توضیح این که جمع زیادی از ایشان (مانند معاویه، عمرو بن عاص، سمره بن جندب، نعمان بن بشیر، مغیره بن شعبه، ولید بن عقبه، عبد الله بن ابی سرح، بلکه طلحه و زبیر و دیگران) به خاطر رسیدن به حکومت و یا به انگیزه هدفهای دنیایی و یا خصومتهاى شخصی، یا خود در خون مسلمانان فرو رفتند و یا به کسانى كمك کردند که آنان در خون مسلمانان غرق شدند. و بعضی از ایشان (مانند ابو هریره) بیشترین روایت را از پیامبر (ص) نقل کردهاند. بدی که در مجموع احادیث او - علی رغم کوتاهی مدت مصاحبت او با پیامبر (ص) و طول مدت مصاحبت دیگر اصحاب - بیشتر از مجموع روایاتی است که دیگر اصحاب نقل کردهاند

اندکی پیش در همین فصل گذشت، پیامبر (ص) در احادیث صحیحہ مستفیضهای که هر دو شیخ (بخاری و مسلم) نقل کردهاند، خبر داده است تعدادی از اصحابش پس از وی دستبه آشوب خواهند زد، و او در روز قیامتبه آنان دستور خواهد داد که به جهنم بروند، در روز رستاخیز از ایشان بیزاری خواهد جست

علاوه بر اینها اختلاف علمای حدیث است در توثیق روایاتی که نامشان در سلسله سندها آمده است، عالمی يك راوی را توثیق میکند و عالم دیگری همان راوی را تضعیف میکند. به علاوه این که ما نباید فراموش کنیم که همان شخص مطمئن از راویان هم در معرض خطا و فراموشکاری است

البته يك صحابی بزرگ هم ممکن است حدیثی نقل کند و در حالی که معتقد به درستی روایت خویش است و سخن پیامبر (ص) را نیز بخوبی درك کرده باشد در عین حال نسبتبه دریافت آنچه شنیده است اشتباه کند. مسلم در صحیح خود نقل کرده است که عمر بن الخطاب به صهیب گفت، پیامبر (ص) فرموده است

مرده به سبب گریه شخص زنده عذاب میشود» و او به دخترش حفصه نقل کرد که پیامبر (ص) گفت: «مرده را به سبب گریه خانوادهاش عذاب میکنند». (یا به سبب گریه بعض افراد خانوادهاش) و پسرش عبد الله نیز مثل همان روایت را نقل کرده است. وقتی روایت عمر و پسرش را برای عایشه نقل کردند، او گفت: نه به خدا قسم، پیامبر (ص) نگفته است که مرده را به دلیل گریه کسی عذاب میکنند. و لیکن او فرمود: «خداوند بر عذاب کافر به سبب گریه خانوادهاش مافزاید. و البته خداست که مخداند و مگر یاند. و هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمیکشد». و هنگامی که گفته عمر و پسر او را برای او نقل کردند، گفتبرای من از کسانى صحبت میکنید که نه دروغگو بودند و نه به دروغ نسبت داده شدهاند، و لیکن شنوایی خطا پذیر است (23). و در روایتی آمده است وقتی که او شنید فرزند عمر این حدیث را نقل میکند، گفت: «و آیا! در حقیقت او گفته است: که به سبب خطا و گناهش وی را عذاب میکنند و خاندانش بر او مگریند». و عایشه حدیث دیدار پیامبر (ص)، پروردگارش را در شب معراج، رد کرده است، همان روایتی که بخاری و مسلم از عامر بن مسروق روایت کردهاند که به عایشه گفت: ای مادر آیا محمد پروردگارش را دید؟ او در جواب گفت: از حرف تو مو بر تنم راستشد: موضع تو نسبتبه آن سه کجاست، کسی که به شما آن حدیث را گفته است دروغ گفته؟ هر کس به تو گفته است که محمد پروردگارش را دیده است دروغگوست، سپس تلاوت کرد: «و او را چشمها نمیبیند و او چشمها را مبیند و اوست مهربان دانا...» و در صحیح مسلم آمده است: و من تکیه داده بودم پس نشستم و گفتم: «آیا خداوند نگفته است: یار دیگر او را دید؟ پس جواب داد: من نخستین کسی هستم که این را از پیامبر خدا (ص) پرسیدم و گفتم ای رسول خدا آیا تو پروردگارت را دیدی؟ فرمود: نه، بلکه جبرئیل را در حال فرود آمدن دیدم» (24). و معنای آن مطالب، این است که ما جز اندکی از سنتها چیزی نمندانیم و آن مقداری را که به آنها آشناییم از راه احادیث متواتر است. و احادیث متواتره بسیار اندکند. اما از بخش مهم باقی مانده سنتها ما شناخت کامل نداریم زیرا منابع صدور در این بخش از سنت، خبرهای واحد است. خبر واحد - اگر هم درستباشد و تمام روایاتش مورد وثوق باشند - ما را به بیش از شناختی مظلون نمرساند

طبیعی است که ما باید به این قبیل احادیث عمل کنیم زیرا که از ظاهر بعضی آیات قرآن استفاده میشود که عمل به این قبیل احادیث جایز و یا واجب است. و لیکن - علی رغم لزوم عمل به این احادیث، اگر آن احادیث مطابق با واقع نباشند ما در پیشگاه خدا معذوریم - چون هدف رسالت اسلامی این است که ما به سنتهای واقعی عمل کنیم نه به سنتهای مظلون. و هدف نهایی رسالت این است که ما مطابق تعلیمات قرآن و آنچه مقصود اصلی آن است عمل کنیم، نه آن که مطابق آنچه احتمالاً مقصود آن باشد، زیرا سنت مظلون و مخالف با روایت، نمیتواند ما را از گمراهی

نجات دهد. بلکه در مواردی ما را به گمراهی نیز میکشاند. و گمراهی چیزی جز مخالفت با واقع نیست. در حالی که هدف پیامبر (ص) آن بود که برای امت وسیله‌های بعد از خود باقی گذارد تا آنها را از گمراهی نجات بخشد.

روایت شده است که پیامبر خدا (ص) در حجة الوداع- این روایت را کتابهای «صاح» نقل کرده‌اند- فرمود: «همانا من در میان شما کسی (یا چیزی) را میگذارم، اگر شما به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمیشوید: کتاب خدا و عترتم، خاندانم» و در حدیث مرسلی از موطا مالك نقل شده است و ابن هشام آن را روایت کرده است که پیامبر (ص) در حجة الوداع گفت: «... ای مردم به گفتارم توجه کنید، زیرا که من وظیفهم را انجام دادم، من در بین شما چیزی را باقی گذاردم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمیشوید: چیزی روشن، که عبارت از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) (اوست...» (25)

این هر دو روایت دلالت دارند بر این که هدف نهایی پیامبر (ص) در امان داشتن امت از گمراهی بوده است. دلالت روایت اول روشن است و خیلی ساده میشود آن را درک کرد. هرگاه اعضای خاندان پیامبر محیط به تاویل قرآن و آشنا به سنتهای پیامبر (ص) باشند- چنان که بودند- مردم در باره تفصیل و توضیح امور شرعی و تاویل قرآن به ایشان مراجعه کنند این امت از گمراهی در امان خواهند بود زیرا حق را آشکارا مشخص میکنند.

اما روایت دوم، اگر از نظر سند درست باشد، درک آن نیاز به مقداری دقت و توجیه دارد، تا این که مضمون آن قابل درک شود، زیرا آن از دو موضوع سخن میگوید: یکی لزوم پیروی از قرآن و سنت پیامبر خدا (ص) ، و دومی این که پیروی از آنها موجب ایمنی مسلمانان از گمراهی است. و لیکن پیروی از کتاب و سنت وقتی باعث ایمنی از گمراهی است که مقاصد قرآن و سننبتوری که هست، دانسته شود. اما پیروی از چیزی به احتمال این که معنی کتاب و یا به این گمان که مقصود اصلی سنت است، موجب ایمنی از گمراهی نمیشود. زیرا بتردید، دانستن واقعیات قرآن و سنت موجب وحدت مسلمانان استبرای این که واقعت در مورد هر حکمی از احکام خدا یکی است نه متعدد و مختلف. و به این دلیل است که مسلمانان در پیروی از هر آیه‌ای که معنایش واضح است و هر سنتی که روشن است، اتفاق نظر دارند. و لیکن گاهی ظاهر يك آیه با ظاهر آیه دیگری برخورد دارد و نیاز به تاویل این یا آن آیه پیدا میشود، و در نتیجه همین تاویلهاست که اختلاف پیدا میشود و تمام این تاویلهای هم ظنی است. و هر دستهای همان تاویلی را که خود کرده است انتخاب میکند و هیچ يك از مضمون این تاویلهای با مقصود اصلی آن دو آیه هماهنگی ندارد.

با این که قرآن صدورش (از مصدر جلال) قطعی است و چیزی که باعث بطلان آن شود- نه از قیل و نه پس از این- نخواهد آمد، اما جریان احادیث خیلی مشکلتراست زیرا تنها صدور اندکی از آنها روشن است، و اکثریت مطلق احادیث ظنی است. و هنگامی که سنتها، ظنی الصدور و یا از نظر دلالت مظنون باشند، دیگر هیچ تضمینی برای رسیدن به واقع وجود ندارد. و موقعی که این سنتهای مظنون با هم هماهنگی ندارند نتیجه آن، اختلاف نظرها و فتواها است. و آن نظری که با سنت واقعی هماهنگ است در آن میان شناخته نمیشود. و این جا وسیله‌های برای ایمنی از گمراهی وجود ندارد حتی در آن صورتی که ما تصمیم خالصانه گرفته باشیم که به سنت چنگ بزنیم. پس گمراهی همان ناهماهنگی با واقعیت است، و موقعی که نظرها مختلف شد، بعضی از آنها- حداقل- با واقع ناهماهنگ خواهند بود، زیرا که واقع، مختلف و گوناگون نیست و هیچ گاه راست و درست، با راست و درست دیگر ناهماهنگ نمیشود. و اختلاف نظرهای دینی، به طور معمول، به اختلاف و تجزیه امت و از هم پاشیدن وحدت آن منتهی است. و تمام اینها گمراهی است. و بیشتر اوقات اختلاف نظرهایی در مورد تاویل قرآن و پذیرفتن احادیث ناهماهنگ، منتهی به کشتار و ریختن خونها شده است، و تاریخ خود گواه بر این مطلب است. و حتی اگر دو حدیث در ظاهر خود اختلافی نداشته باشند بلکه در موردی تنها يك حدیث موجود باشد ولی این حدیث از نظر صدورش نامعلوم باشد، باز هم تضمینی در مقابل گمراهی- در صورتی که بخواهیم با خلوص به سنت چنگ بزنیم- وجود ندارد.

آری پیامبر (ص) به مقتضای این حدیثه ما خبر میدهد که هرگاه به قرآن و سنتهای پیامبر (ص) چنگ بزنیم از گمراهی در امان خواهیم بود. و لیکن او برای ما قرآن را با آیات مشخص نوشته شده باقی گذاشته است. اما سنن خود را به صورت مدون برای ما نگذاشته است و تا وقتی که نامشخص باشد نمیتواند تضمینی در مقابل گمراهی محسوب شود.

مذاهب متعدد اسلامی دلیلی عینی استبر این که قرآن و سنتهای مظنون نمیتوانند باعث ایمنی امت از قید گمراهی شوند. رؤسای این مذاهب علی رغم این که در فتوای خود بر کتاب و سنت اعتماد دارند، هماهنگ نیستند. و اگر هماهنگ بودند که چند مذهب نمیشدند، بلکه يك مذهب بیش نمیبود. و با اختلاف مذاهب، اختلاف در میان مسلمانان پیدا شد، و بیشتر اوقات اختلاف به دو گانگی و دشمنی بلکه به کشتار انجامید. و هر فرقه‌های خون فرقه دیگر را حلال شمرد. پس ایمنی از گمراهی (که پیامبر (ص) وعده داده بود) چه شد؟ اما پیامبر (ص) جز سخن راست نمیکوید. پس ناگزیر مقصودش از سنتها، آن سنتهایی است که از نظر دلالت و یا سند معلوم است نه مورد شك و ظن. و چون این سنتها برای مسلمانان نامعلوم بود، ناگزیر برای امت خود وسیله‌های باقی گذاشت تا امت (در صورتی که بخواهد) بدان وسیله بتواند سنتهای پیامبر (ص) را بطور یقین بشناسد، و نیز بتواند به وسیله آن، معانی قرآن را بر مبنای مقصود اصلی

آن، درك كند. و منطقی است که این وسیله، باید شخصی آشنا با تاویل قرآن و آگاه به سننهای نبوی باشد و در تعلیم امت جانشین پیامبر (ص) باشد، تا آنچه را که از سنن و از معانی کتاب خدا نیاز دارند به ایشان بیاموزد. و آیا ممکن است که انتخاب وسیله‌های برای دستیافتن بر آن شخص آگاه مورد نظر باشد؟ هرگز این امتیابانتخاب نمیتواند، بر فرد دانای مورد نظر دستیابد، زیرا امت میتواند رهبری را به شخص دلخواه خود بسپارد، و لیکن نمیتواند آن رهبر را به کتاب و سنن آگاه و دانا سازد. پس انتخاب امت، باعث تغییر شخصیت منتخب نمیشود و او را اگر نادان باشد، دانا نمیکند، و هر گاه جز اندکی از کتاب و سنن را نداند، علم او را به کتاب و سنن کامل نمیسازد. و معنای آن سخن این است که ضرورت منطقی ایجاب میکند که پیامبر (ص)، هر گاه میتواند فرد آموزگار دانایی از این نوع را پیدا کند که اطمینان بر انجام تکلیفی بس مهم را داشته باشد، چنان شخصیتی را برای امت خود انتخاب کند، و این کار را به انتخاب انتخابگران واگذار نکند. و ما حق داریم که به این مطلب یقین داشته باشیم، زیرا امت پس از پیامبر (ص) داناترین شاگردان او را به رهبری خود انتخاب نکرد.

پینوشتها

سوره نساء (4) آیه 63-1

سوره احزاب (3) آیه 6-2

سوره احزاب (33) آیه 39-3

سوره هود (11) آیه 116-4

سوره مائده (5) آیه 4-5

سوره حج (22) آیه 42-6

این آیه مبارکه در سوره توبه (9) آیه 33 و سوره صف (61) آیه 9 آمده است و آخر آیه به جای «کافرون»، «مشرکون» ذکر شده است. م-7

ج 3 ص 56-8

ج 3 ص 489-9

ج 2 ص 642-10

ج 2 ص 204-11

سوره نساء (4) آیه 125-12

سوره انبیاء (21) آیه 104-13

سوره مائده (5) آیه 117-14

سوره مائده (5) آیه 8-15

فخر رازی (در تفسیر خود) نقل کرده است که ابن کثیر و حمزه و عاصم، به جر خوانده‌اند. نافع و ابن عامر و عاصم (بنا به روایتی) به نصب قرائت کرده‌اند. شیخ محمود شلتوت در-16 کتاب خود (تفسیر القرآن الکریم) در شرح سوره مانده ص 318 (از انتشارات دار القلم) آن را از فخر رازی نقل کرده است

.سوره فاطر (35) آیه 8-17

.سوره قصص (28) آیه 56-18

.سوره تکویر (81) آیه 29، سوره انسان آیه 30-19

.سوره رعد (13) آیه 11-20

.سوره نجم (53) آیه 40، 39-21

.سوره نساء (4) آیه 63-22

.ج 6 ص 230-232-23

.الاضواء علی السنة المحمدية، اثر استاد محمد ابوریه چاپ سوم ص 74-75-24

.السیره النبویة ابن هشام ج 2 ص 604-25